

Judicial Procedures for Resolving Conflicts of Judgments in Civil and Criminal Matters, with Emphasis on Revision Under Article 474(4) of the Criminal Procedure Code



Mohammad Hadi Javaherkalam

Assistant Professor, Department of Private Law, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. (Corresponding Author)
javaherkalam@atu.ac.ir



Hossein Ommati

Ph.D. Student in Criminal Law and Criminology, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
h.ommati@modares.ac.ir



Abstract

All legal disputes must eventually reach a conclusion, and the principle of res judicata serves as an effective guarantee to achieve this purpose. The foundation of the res judicata doctrine lies in preventing the re-litigation of claims and avoiding conflicting judgments. In criminal matters, this principle is further complemented by the principle of ne bis in idem, a fundamental human right and an aspect of the right to a fair trial. Res judicata is a mandatory legal doctrine closely tied to public order. Thus, not only are the parties entitled to object to the reopening of a settled matter, but judges are also obligated to uphold the principle. However, for various reasons such as the unwillingness or ignorance of the parties, or judicial negligence multiple proceedings on the same subject may occur, resulting in inconsistent judgments.

Journal of Research and Development in Criminal Law and Criminology

Iranian Law and Legal Research Institute

**Vol. 1 | No. 2 | Fall 2024 and Winter 2025
(Original Article)**

<https://jclc.illrc.ac.ir>

**DOI:
[10.22034/jclc.2025.2051774.1157](https://doi.org/10.22034/jclc.2025.2051774.1157)**

Mechanisms like cassation and retrial are provided by civil procedure codes to resolve judicial contradictions. In criminal proceedings, beyond the necessity of overturning judgments during appeal or cassation, Article 474(4) of the Criminal Procedure Code of the Islamic Republic of Iran (2014) has recognized conflicting judgments as a new ground for revision. This provision acts as a legal mechanism to address violations of *res judicata*. Therefore, the term "same charge" is interpreted as referring to the "same conduct." Due to the severe nature of criminal punishments, criminal revision is restricted to convictions. This limitation has created significant challenges in addressing certain instances of conflicting judgments.

Keywords: Extraordinary Remedies, Retrial, Conflict of Judgments, *Res Judicata*, *Ne Bis In Idem*, Same Conduct.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



راهکارهای رفع مغایرت آرا در امور کیفری و مدنی؛ تحلیل بند (ت) ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری از منظر رویه قضایی

استادیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه
علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
javaherkalam@atu.ac.ir

محمد هادی جواهر کلام 

دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس،
تهران، ایران
h.ommati@modares.ac.ir

حسین امّتی 



دوفصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق کیفری و

جرم‌شناسی

پژوهشکده حقوق و قانون ایران

دوره ۱ | شماره ۲ | پاییز و زمستان ۱۴۰۳
(مقاله پژوهشی)

www.jclc.illrc.ac.ir

DOI:

[10.22034/jclc.2025.2051774.1157](https://doi.org/10.22034/jclc.2025.2051774.1157)

چکیده

هر دعوایی می‌بایست روزی پایان یابد و «اعتبار امر قضاوت شده» تضمینی موثر برای تحقق این هدف است. مبنای قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده، جلوگیری از تجدید دعاوی و احتراز از صدور احکام متعارض است و در امور کیفری، «قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد» نیز به آن دو اضافه می‌شود که به‌عنوان یک حق بشری و مصداقی از حق بر بهره‌مندی از یک دادرسی عادلانه و منصفانه تلقی می‌شود. «اعتبار امر قضاوت‌شده» قاعده‌ای آمره بوده و با نظم عمومی ارتباط وثیقی دارد؛ بنابراین، علاوه بر طرفین پرونده که حق ایراد نسبت به طرح مجدد دعوا دارند، مقام قضایی نیز راساً مکلف به رعایت مفاد این قاعده است.

با این وجود در عمل ممکن است به هر دلیل، اعم از عدم تمایل یا بی‌اطلاعی طرفین یا غفلت مقام قضایی، در خصوص موضوع واحد، رسیدگی‌های متعدد صورت پذیرفته و منتهی به صدور آرای متعارض و متناقض گردد. در امور مدنی برای رفع مغایرت و تضاد آرای قطعی دادگاه‌ها دو طریق فوق‌العاده فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی پیش‌بینی شده است که البته گستره فرجام‌خواهی وسیع‌تر بوده و در موارد مشترک، برای شخص امکان انتخاب یکی از آن دو وجود دارد. در دادرسی کیفری، افزون بر لزوم نقض رای بدوی در مرحله تجدیدنظر یا فرجام، قانون‌گذار در اقدامی نوآورانه، به موجب بند (ت) ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، با بیان این که «درباره شخصی به اتهام واحد، احکام متفاوتی صادر شود»، آن را از جهات اعاده دادرسی برشمرده است. با عنایت به این که این بند ضمانت‌اجرایی برای نقض قاعده «اعتبار امر قضاوت‌شده» است، منظور از «اتهام واحد»، «رفتار واحد» است. اعاده دادرسی در امور کیفری به دلیل ماهیت شدید ضمانت‌اجراهای آن، مختص احکام «محکومیت» قطعی دادگاه‌هاست که این محدودیت موجب شده است شمول آن نسبت به برخی مصادیق مغایرت آرای قضایی، با اشکال جدی مواجه باشد.

کلیدواژه‌ها: طرق فوق‌العاده اعتراض، اعاده دادرسی، مغایرت آرا، اعتبار امر قضاوت‌شده (اعتبار امر مختوم)، منع محاکمه و مجازات مجدد، وحدت رفتار مجرمانه.

مقدمه

اجرای عدالت همواره به عنوان عالی‌ترین هدف نظام حقوقی مورد تاکید است، با این وجود حل و فصل اختلافات و رسیدن به یک نقطه پایانی قابل اتکا، اجتناب ناپذیر خواهد بود و در فقدان فرض پایان برای یک دعوا، تحقق عدالت و دستیابی به آن با امتناع مواجه است. اعطای «اعتبار امر قضاوت شده»^۱ به آرای مراجع قضایی در همین راستا مطرح گردیده است. با این وجود به طور استثنایی، تامین عدالت و جلوگیری از تضییع حقوق اصحاب دعوا ایجاب می‌کند برای جلوگیری از اشتباهات قضایی یا فروض خاصی چون ظاهر شدن عناصر، وقایع یا ادله جدید پس از صدور حکم و قطعیت آن، امکان رسیدگی مجدد و در صورت لزوم تغییر رای دادگاه فراهم گردد. این طریق فوق العاده که اعاده دادرسی نام دارد، محدود و منحصر در موارد مصرح قانونی است و می‌بایست ضمن تفسیر مضیق، به همان جهات منصوص اکتفا نمود.

در راستای تبیین رابطه «اعتبار امر قضاوت شده» و «اعاده دادرسی»، وفق آموزه‌های حقوق فرانسه، نظام حقوقی می‌بایست میان دو منفعت مهم و مقدس «فیصله دادن به اختلاف طرفین» و «صدور رای عادلانه منطبق با واقعیت» تعادل برقرار نماید؛ قاعده اعتبار امر قضاوت شده برای تامین منفعت نخست و نهاد اعاده دادرسی جهت تامین منفعت دوم پیش‌بینی شده است تا امکان رسیدگی مجدد به آرای دارای اعتبار امر قضاوت شده که قابلیت استماع مجدد از طرق عادی شکایت را ندارند، در صورت وجود جهات مبین عدم اجرای عدالت فراهم شود. (آجری آیسک و محمدحسینی، ۱۴۰۱: ۲۹۱) به عبارت دیگر جهت نیل به این نقطه تعادل، علی‌رغم پذیرش اعتبار امر قضاوت شده به عنوان یک اصل،

^۱. res judicata (autorité de la chose jugée)

به صورت استثنایی در برخی موارد خاص که صحت و انطباق حکم با واقع با تردیدهای جدی مواجه باشد، اعاده دادرسی جهت تضمین اجرای عدالت پذیرفتنی خواهد بود. آرای مراجع قضایی که به تبع انجام یک دادرسی ترافی صادر می‌گردد، با اتخاذ وصف قطعیت، از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار است و دیگر تجدید مطلع آن دعوا امکان پذیر نخواهد بود. این قاعده می‌تواند دو اثر مختلف داشته باشد؛ اولین مورد، اثر منفی و دفعی است که مانع از طرح مجدد دعوا خواهد شد و اثر دیگر، اثر مثبت و تحلیلی است که وفق آن، دادگاه می‌بایست از تصمیم‌هایی که در گذشته اتخاذ شده است، پیروی نموده و دعوا را حسب نتایج حاصل از آن به پایان برساند. (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۵۵)

در این نوشتار، در دو بخش به طرح مباحث پرداخته می‌شود؛ در بخش اول به اجمال، مغایرت آرا و شیوه‌های رفع آن در آیین دادرسی مدنی مورد توجه قرار می‌گیرد و بخش دوم به مغایرت آرا در آیین دادرسی کیفری و به ویژه بند (ت) ماده ۴۷۴ قانون آ.د.ک ۱۳۹۲ به عنوان یکی از جهات بدیع اعاده دادرسی کیفری اختصاص دارد و با اشاره به آرای صادره از شعب دیوان عالی کشور در مقام تجویز اعاده دادرسی، جایگاه این بند به عنوان ضمانت اجرای نقض قاعده اعتبار امر قضاوت شده و ابهامات و کاستی‌های آن به بحث گذاشته می‌شود.

۱. مغایرت آرای مدنی و شیوه رفع آن

اعتبار امر قضاوت شده به عنوان یکی از ایراداتی دسته‌بندی می‌شود که در رسیدگی به دعوا مانع دائمی ایجاد می‌نمایند (شمس، ۱۳۹۸: ۲۷). بدین ترتیب، اعتبار امر قضاوت شده از قواعد اساسی دادرسی بوده و در چهره بازدارنده خود در زمره موانع رسیدگی است؛ به عبارت دیگر چیزی فراتر از ایراد آیینی صرف است و بدون آن که نیازی به طرح از جانب اصحاب دعوا داشته باشد، دادگاه راسا می‌بایست از رسیدگی مجدد امتناع

کند. از همین‌رو توجه دادگاه به این مانع نه تابع مهلت است و نه در مراحل گوناگون رسیدگی اعم از مرحله ماهوی و فرجامی تفاوتی دارد. (غمامی، ۱۴۰۱: ۳۸۹) این مسئله در حقوق فرانسه و ماده ۱۵۲ قواعد اروپایی آیین دادرسی مدنی که در سال ۲۰۲۱ به جامعه حقوقی عرضه شده مطرح شده است و ماده ۲۰۲ قانون آ.د.م ۱۳۱۸ بر این نکته تصریح داشت (همان: ۳۹۸)

هرچند برخی اساتید به صراحت بیان نمودند که اعتبار امر قضاوت‌شده مدنی به تمام آرای قضایی اعم از قرار یا حکم تعلق می‌گیرد و مسامحه در تعبیر مقنن در بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م^۱ را نباید به معنای آن دانست که قرارهای قطعی دادگاه از اعتبار امر قضاوت‌شده بی‌بهره‌اند (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۱۰۵)؛ اما به عقیده مشهور دکترین آیین دادرسی مدنی (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۹: ۸۱؛ حیاتی، ۱۳۹۰: ۳۰) اعتبار امر قضاوت‌شده از مهم‌ترین ویژگی‌های حکم است و صرفاً از میان قرارهای قاطع دعوا، قرار سقوط دعوا به‌گونه‌ای از اعتبار امر قضاوت‌شده بهره‌مند است و سایر قرارها فاقد چنین اعتباری می‌باشند. (شمس، ۱۳۹۷: ۱۲۶) البته برخی نیز معتقدند قرار سقوط دعوا اگرچه مشمول اعتبار امر مختوم نمی‌گردد، ولی قابلیت استماع خود را از دست خواهد داد و دادگاه در صورت مواجه شدن با طرح مجدد چنین دعوایی، باید قرار عدم استماع صادر کند، نه اینکه به استناد ذیل ماده ۸۹ ق.آ.د.م. قرار رد دعوا صادر نماید. (نهرینی، ۱۴۰۰: ۴۹۲)

اگرچه برای جلوگیری از صدور آرای مغایر تدابیری مانند امکان طرح ایراد امر مطروحه (بند ۲ ماده ۸۴ ق.آ.د.م)، ایراد اعتبار امر قضاوت‌شده (بند ۶ همان ماده) یا امکان صدور

۱. ماده ۸۴ قانون آ.د.م ۱۳۷۹ مقرر داشته است: «در موارد زیر خوانده می‌تواند ضمن پاسخ نسبت به ماهیت دعوا، ایراد کند: ... ۶. دعوای طرح‌شده سابقاً بین همان شخص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم‌مقام آنان هستند، رسیدگی شده، نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد»

قرار اناطه (ماده ۱۹ این قانون) اتخاذ شده است، ولی بروز آن در هر نظام قضایی اجتناب‌ناپذیر است (حیاتی، ۱۴۰۰: ۹۲) و می‌بایست با توسل به راه‌های فوق‌العاده اعتراض (فرجام‌خواهی یا اعاده دادرسی) راه‌حل مناسب رفع مغایرت پیش‌بینی گردد. درخصوص مغایرت و تضاد آرای دادگاه‌ها در نظام حقوقی ایران، به استناد بند ۴ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م ۱۳۷۹، فرجام‌خواهی از آن و مستند به بند ۴ ماده ۴۲۶ همان قانون، اعاده دادرسی پیش‌بینی شده است.

در غالب سیستم‌های حقوقی از جمله فرانسه، «اعتبار امر قضاوت‌شده» به عنوان ضابطه اعاده دادرسی از آرای مدنی پذیرفته شده است. مطابق ماده ۵۹۳ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه «اعاده دادرسی عدول از رای است که دارای اعتبار امر قضاوت‌شده بوده، با این هدف که رای جدید هم در موضوع و هم در حکم صادر گردد». در حقوق فرانسه علاوه بر احکام قطعی و قطعیت‌یافته دادگاه‌ها، قرارهای قاطع دعوا نیز پس از قطعیت از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار بوده و در نتیجه قابل اعاده دادرسی هستند. (اسدی، ۱۴۰۰: ۶۳؛ آجری آیسک و محمدحسینی، ۱۴۰۱: ۲۹۰) اما در نظام حقوقی ایران ضابطه اعاده دادرسی مطابق صدر ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م، «قطعیت احکام» است (همان: ۲۹۱)؛ بنابراین قرارهای قاطع دعوا، حتی آن دسته از قرارهایی که به تعبیر مشهور حقوق دانان از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردارند و مانع طرح مجدد دعوا می‌شوند، قابلیت اعاده دادرسی ندارند!

در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹، در بند ۴ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م^۱ صدور آرای مغایر اعم از این که از یک دادگاه یا دادگاه‌های متعدد صادر شده باشد (ذیل ماده ۳۷۶) از جهات

۱. ماده ۳۷۱ قانون آ.د.م ۱۳۷۹ مقرر می‌دارد: «در موارد زیر حکم یا قرار نقض می‌گردد: ... ۴. آرای مغایر با یکدیگر، بدون سبب قانونی در یک موضوع و بین همان اصحاب دعوا صادر شده باشد.»

فرجام‌خواهی شمرده شده است و مطابق ماده ۳۷۶ رای موخر بی‌اعتبار بوده و به درخواست ذی‌نفع بی‌اعتباری آن اعلام می‌گردد؛ همچنین رای اول در صورت مخالفت با قانون نقض خواهد شد. به‌علاوه در بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م، متضاد بودن حکم قطعی با حکم قطعی دیگری که در خصوص همان دعوا و اصحاب آن، قبلاً توسط «همان دادگاه» صادر شده باشد، از جهات اعاده دادرسی تلقی شده است و مطابق ماده ۴۳۹، دادگاه پس از قبول اعاده دادرسی، حکم دوم را نقض و حکم اول به قوت خود باقی خواهد بود. منظور از صدور آرای مغایر آن است که متعاقب صدور رای قطعی و قاطع دعوا، در حالی که شرایط اعتبار امر قضاوت‌شده در پرونده دوم وجود دارد، رای قطعی و قاطع دعوای دیگری صادر شود که میان آن دو تنافی وجود داشته باشد. حسب این که هر یک از آرای سابق و لاحق، حکم باشند یا قرار، چهار حالت متصور است که فرض قابل‌تحقق و شایع آن، مغایرت میان دو حکم است.^۱ البته تفاوتی نمی‌کند که اختلاف بین دو حکم کلی یا جزیی باشد، بلکه حکم محکومیت خواهان به بی‌حقی در دعوای خلع ید با حکم به محکومیت خوانده به خلع ید قسمتی از آن ملک نیز مغایر محسوب می‌شوند. (شمس، ۱۳۹۷: ۲۱۴) همچنین نمی‌توان صدور قرارهای رد دعوا و عدم استماع دعوا را، که هر دو در جهت عدم اجابت خواسته خواهان و علیه وی صادر شده است، در خصوص موضوعی واحد، مصداق مغایرت آرا دانست. (حیاتی، پیشین: ۹۴)

حال ممکن است این سوال مطرح شود که آیا اعاده دادرسی موضوع بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م صرفاً منحصر به احکام متضاد صادره از «یک شعبه دادگاه» است یا می‌توان آن را به «شعب مختلف یک دادگاه از حوزه قضایی واحد» تسری داد؟ برخی حقوق‌دانان پاسخ

۱. جهت ملاحظه تفصیلی هریک از صور مطروحه و دلایل عدم قابلیت تحقق آن‌ها نگاه کنید به: (حیاتی، پیشین:

مثبت داده‌اند؛ زیرا عدم پذیرش این تسری در حکم، به‌ویژه در مواردی که حکم معارض باتوجه‌به به نوع دعوا یا میزان خواسته قابل فرجام نیز نباشد، محکوم‌علیه‌هم چنین احکامی را در احقاق حق با مانع جدی روبه‌رو می‌نماید (شمس، ۱۳۹۷: ۲۱۵). این تفکیک ریشه در قانون سابق آ.د.م. فرانسه مصوب ۱۸۰۷ دارد که در صورت صدور آرای قطعی متضاد از دادگاه واحد، موضوع را از جهات اعاده دادرسی برشمرد (فقره ۶ از ماده ۴۸۰)، اما در صورت صدور آرا از دادگاه‌های متفاوت مطابق ماده ۵۰۴، نقض رای دوم از طریق تقاضای فرجام‌خواهی را مقرر نموده بود. باین حال مواد ۶۱۷ و ۶۱۸ قانون جدید آ.د.م. فرانسه مصوب ۱۹۷۰^۱ با کاهش جهات اعاده دادرسی از ده مورد به چهار، صدور احکام متضاد را اعم از این که از دادگاه واحد یا دادگاه‌های متعدد صادر شده باشد، صرفاً قابل فرجام‌خواهی دانسته است (حیاتی، پیشین: ۱۰۲ و ۱۰۱). بر همین اساس، نظریه اختصاص حکم به احکام صادرشده از شعبه واحد، بر مبنای لزوم تفسیر مضیق طرق فوق‌العاده شکایت از آرا نیز طرفدارانی دارد (بهشتی و مردانی، ۱۳۸۱: ۱۳۱)؛ اگرچه دیدگاه نخست طرفداران بیشتری دارد (واحدی، ۱۳۶۹: ۴۱؛ حسن‌زاده و فتحی، ۱۳۹۷: ۳۶ به بعد).

این دو شیوه فوق‌العاده اعتراضی از نظر مرجع رسیدگی‌کننده و نتیجه رسیدگی با یک‌دیگر متفاوتند، (حیاتی، پیشین: ۱۰۴) بدین توضیح که مرجع رسیدگی به رفع مغایرت از دو حکم به جهت «اعاده دادرسی»، دادگاه صادرکننده حکم قطعی بوده و مطابق ماده ۴۳۹ حکم دوم را نقض می‌کند و حکم اول به قوت خود باقی خواهد بود، اما رسیدگی به

۱. مطابق این مواد از ق.آ.د.م.ف، اگر فرجام‌خواهی نسبت به رای موخر صورت پذیرد و وارد تشخیص داده شود، رای موخر نقض می‌شود؛ اما ممکن است در فروضی که آرا غیرقابل جمع است و هیچ‌یک به طرق عادی قابل اعتراض نیست، نسبت به هردو رای فرجام‌خواهی شود و در این صورت اگر فرجام‌خواهی وارد دانسته شود، حسب مورد می‌تواند منتهی به نقض یکی از آرا یا هردوی آن‌ها شود. (حیاتی، پیشین: ۱۰۵)

«فرجام‌خواهی» برعهده شعب دیوان عالی کشور است. در این فرض مطابق ماده ۳۷۶ رای موخر بی اعتبار است و به درخواست ذی نفع بی اعتباری آن اعلام می‌شود و به نظر از مصادیق نقض بلارجاع خواهد بود؛ اما ذیل ماده مقرر می‌دارد که رأی اول نیز در صورت مخالفت با قانون نقض خواهد شد؛ در این صورت به استناد بند (ج) ماده ۴۰۱ پرونده به شعبه هم‌عرض ارسال می‌شود و این دادگاه وفق ماده ۴۰۶ عمل نموده و انشای رأی می‌نماید.

در نظم حقوقی کنونی ایران با مقایسه مواد مذکور ملاحظه می‌گردد که دایره فرجام‌پذیری آرای مغایر، گسترده‌تر از اعاده دادرسی‌پذیری آن‌هاست؛ زیرا احکام مغایر صادره از دادگاه واحد موضوع بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م، در دایره شمول فرجام‌خواهی نیز قرار می‌گیرد. در این خصوص به نظر می‌رسد معترض می‌تواند در دایره این تداخل، هریک از طرق اعاده دادرسی یا فرجام‌خواهی را برگزیند، اما به هریک از آن‌ها که متوسل گشت، مهلت تقاضای شکایت از طریق دیگر را از دست می‌دهد. (همو، ۱۳۹۳: ۲۳۱)

۲. مغایرت آرای کیفری و شیوه رفع آن با تاکید بر بند (ت) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک

در این بخش از مقاله، مباحث را در دو قسمت پی می‌گیریم؛ قسمت اول به تبیین موضوع و مبانی آن اختصاص دارد که ابتدا به قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده و ارتباط آن با قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد در حقوق کیفری پرداخته می‌شود و در ادامه مغایرت آرای مراجع قضایی و شیوه رفع آن در دادرسی کیفری موضوع بحث و بررسی قرار می‌گیرد؛ در قسمت دوم این بخش نیز پرونده‌ای ناظر بر بند (ت) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک ذکر می‌شود و در خاتمه، آرای شعبه ۲۶ دیوان عالی کشور ابتدا در رد و سپس در پذیرش تقاضای اعاده دادرسی محکوم‌علیه نقد و بررسی می‌گردد.

۲-۱. تبیین موضوع و مبانی آن

«اعتبار امر مختوم» به عنوان یکی از جهات موقوف شدن تعقیب کیفری، در بند (چ) ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ ذکر شده است، بی آن که شروط تحقق و استناد به آن به تفصیل بیان گردد. اعتبار امر قضاوت شده در حقوق کیفری با قاعده‌ای دیگری به نام «قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد»^۱ نیز پیونده خورده است که در زمره قواعد ناظر بر نظم عمومی بوده و از اصول راهبردی آیین دادرسی کیفری است که رعایت آن بر قانون‌گذار نیز تحمیل می‌شود؛ بنابراین در تمام مراحل دادرسی از سوی ذی‌نفع قابل‌اعلام بوده و مقام قضایی نیز مکلف است پس از اطلاع، راساً از ادامه تحقیق و رسیدگی امتناع و اقدام به صدور قرار موقوفی تعقیب نماید. (خزانی، ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲: ۸۶؛ آشوری، ۱۳۹۸: ۳۶۸) این قاعده باید در واقع امر، به عنوان فلسفه اعتبار امر مختوم کیفری و نه نتیجه آن محسوب شود. (همان: ۳۷۰)

محتوای این قاعده با اصل فرعی «عدم خدشه به احکام برائت» تکمیل می‌گردد؛ مطابق این اصل خدشه به احکام برائت اقدامی سالب امنیت است و اعتماد شخص و افکار عمومی را نسبت به دادرسی بعدی سلب می‌نماید. (قربانی، ۱۳۹۰: ۲۴۸) به تعبیری ممنوعیت محاکمه مجدد در جایی است که محاکمه دوم با هدف متهم کردن شخص و اعمال مجازات بر او صورت می‌گیرد، ولی در جایی که محاکمه جدید به خاطر «سوء اجرای عدالت»^۲ و به منظور ترمیم خسارات ناشی از آن انجام می‌شود، مانعی ایجاد نمی‌کند. (صابر، ۱۴۰۱: ۲۵۶)

۱. عبارت لاتین «Non/Ne bis in idem» در نظام حقوق نوشته و عناوینی چون «Double jeopardy» یا «Autrefois

acquit» در کامن‌لا به این قاعده اشاره دارند.

۲. Miscarriage of justice

برهمن اساس اعاده دادرسی کیفری چنانچه در صدر ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک نیز مقرر شده است، صرفاً محدود به احکام قطعی محکومیت دادگاه‌هاست و نسبت به احکام برائت یا قرارهای نهایی از قبیل قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب پیش‌بینی نشده است. اشخاص تقاضاکننده نیز وفق ماده ۴۷۵ این قانون شامل محکوم‌علیه، دادستان کل کشور یا دادستان مجری حکم است. چنانچه در صدر ماده ۶۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه نیز تصریح شده است، تقاضای اعاده دادرسی به نفع محکومین قابلیت طرح دارد، نه به ضرر ایشان؛ این موضوع هر چند به صراحت در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک نیامده است، وفق مبانی پذیرش نهاد اعاده دادرسی به نظر می‌رسد باید آن را مقید به نفع محکوم‌علیه بدانیم. برخلاف اختصاص اعتبار امر قضاوت‌شده در دادرسی مدنی به احکام قطعی، هر رای کیفری که قاطع دعوا باشد (اعم از حکم یا قرارهای نهایی) از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار است. (مصدق، ۱۳۹۶: ۳۲۵؛ زراعت، ۱۳۹۳: ۳۴۳) به عبارتی تمام قرارهای نهایی کیفری دارای اعتبار امر مختوم هستند، مگر این که قانون‌گذار در مواردی رسیدگی مجدد را تجویز نموده باشد، برای نمونه قرار ترک تعقیب مطابق ماده ۷۹ ق.آ.د.ک، قرار منع تعقیبی که به لحاظ فقدان یا عدم کفایت دلیل صادر و قطعی شده است مشروط به شروط ماده ۲۷۸ و قرار تعلیق تعقیب در صورت تحقق موارد تبصره ۱ و ۳ ماده ۸۱ (عابدی، ۱۳۹۹: ۳۹۰) همچنین قرار موقوفی تعقیب در غیر از جهات ماده ۱۳ ق.آ.د.ک، مانند مصونیت یا طرح شکایت از سوی غیر بزه‌دیده در جرایم قابل گذشت فاقد اعتبار امر مختوم است. (همان: ۴۲۵)

حال در صورتی که به علت غفلت و بی‌توجهی یا به هر علت دیگر، در مرحله رسیدگی نخستین قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده کیفری مورد توجه قرار نگیرد، مرجع رسیدگی به اعتراض (اعم از تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی) می‌بایست رای دوم را به استناد عدم توجه به اعتبار امر قضاوت‌شده نقض نموده و حسب مورد تصمیم مقتضی اتخاذ نماید.

بدین شرح که تجدیدنظرخواهی به ادعای مخالفت رای با قانون ازسوی دادستان یا طرفین دعوا مستند به بند (پ) ماده ۴۳۳ و بند (ب) ماده ۴۳۴ ق.آ.د. ک تقاضا می‌شود و دادگاه تجدیدنظر استان مستند به بند (ت) ماده ۴۵۰ و به جهت اعتبار امر مختوم، قرار موقوفی تعقیب صادر می‌نماید. همچنین در جرایم موضوع ماده ۴۲۸ این قانون که قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور است، به استناد شق اول از بند (ب) ماده ۴۶۹، رای صادره نقض بلاارجاع می‌شود. باین حال اگر به ترتیب با نقض قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده کیفری و منع محاکمه و مجازات مجدد، نسبت به یک موضوع رسیدگی‌های متعددی صورت پذیرفت و همگی منتهی به رای قطعی نیز شد، آیا راه حلی برای نقض آرای قطعی که بدون توجه به این قواعد حقوقی صادر گردیده است، وجود دارد؟

در این صورت با دو رای قطعی اما مغایر مواجهیم که از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردارند و برای رفع این مغایرت باید به اعاده دادرسی تمسک نمود. مصادیق مفروض ممکن است حسب مورد با یکی از بندهای (ب)، (پ) یا (ت) ماده ۴۷۴ ق.آ.د. ک انطباق داشته باشد. بندهای (ب) و (پ) که هر دو ناظر بر محکومیت دو یا چند شخص می‌باشد، پیش‌تر نیز به عنوان جهات اعاده دادرسی در قانون ذکر شده بود و مورد توجه دکتربین نیز قرار گرفته است؛ باین وجود قانون‌گذار در بند (ت) ماده ۴۷۴ ق.آ.د. ک مصوب ۱۳۹۲، در اقدامی نوآورانه جهتی را به جهات اعاده دادرسی افزود که در ماده ۲۷۲ ق.آ.د. ک ۱۳۷۸ و ماده ۴۶۶ قانون اصول محاکمات جزایی ۱۲۹۱ وجود نداشت. حسب این بند یکی از جهات تقاضای اعاده دادرسی آن است که «درباره شخصی به اتهام واحد، احکام متفاوتی صادر شود». با ملاحظه ماده ۶۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه نیز ملاحظه می‌گردد که چهار جهت برای اعاده دادرسی برشمرده شده است که مضمون آن با بندهای (الف)،

(پ)، (ث) و (ج) ماده ۴۷۴ شباهت دارد، اما بندی مشابه بند (ت) ماده ۴۷۴ در قانون فرانسه ذکر نشده است.^۱

برخی حقوق دانان در تشریح این بند گفته‌اند ممکن است برای مثال شخصی به اتهام معاونت در یک جرم در دادگاه نظامی محکوم شود و در دادگاه عمومی نیز به اتهام مباشرت در همان جرم محکوم گردد؛ هرچند اصولاً نباید چنین وضعیتی مطرح شود، اما در برخی موارد به دلیل تراحم احکام قانونی یا تفسیرهای ناصواب از آن، در عمل امکان تحقق این وضعیت‌ها وجود دارد. (طهماسبی، ۱۳۹۶: ج ۳ / ۲۵۱) اما به نظر می‌رسد هم‌عقیده با برخی دیگر از حقوق دانان، باید این بند را ناظر بر نقض قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده و یا قاعده سبق ارجاع دانست؛ درواقع بند (ت) ماده ۴۷۴ ناظر بر موردی است که باوجود سبق ارجاع رسیدگی به اتهام به یک مرجع قضایی یا صدور حکم قطعی درباره آن، مجدداً رسیدگی به این اتهام در مرجع قضایی مطرح و حکم دیگری صادر و قطعی شده است. برهمین اساس نیز به نظر می‌رسد به جای عبارت «به اتهام واحد»، عبارت «برای عمل

۱. نکته قابل توجهی که از مقایسه میان جهات اعاده دادرسی کیفری در قانون فرانسه با قوانین آیین دادرسی کیفری ایران به دست می‌آید، آن است که بندهای (ب) و (پ) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک ۱۳۹۲، در قالب یک بند، ذیل بند ۲ ماده ۶۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری کنونی فرانسه آمده است و چنین تفکیکی میان دو جهت از جهات اعاده دادرسی در قانون فرانسه دیده نمی‌شود. در قانون اصول محاکمات جزایی مصوب ۱۲۹۱، صرفاً همان عبارات بند (ب) ق.آ.د.ک ۱۳۹۲، ذیل مورد اول ماده ۴۶۶ ذکر شده بود و در این قانون نیز عبارتی مشابه بند (پ) ق.آ.د.ک ۱۳۹۲، به تفکیک و به عنوان جهتی مستقل برای اعاده دادرسی ذکر نشده بود. درواقع به نظر می‌رسد ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ مبنای این تفکیک است، زیرا در این قانون علاوه بر بند ۲ ماده ۲۷۲ که همان مورد اول ماده ۴۶۶ قانون اصول محاکمات جزایی ۱۲۹۱ است، به صورت مستقل، بند سومی نیز با تعبیری مشابه با بند ۲ ماده ۶۲۲ قانون آ.د.ک فرانسه ذکر شده بود. این بندهای دوم و سوم از جهات اعاده دادرسی در ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ به بندهای (ب) و (پ) ق.آ.د.ک ۱۳۹۲ تبدیل شد، به علاوه با افزودن بند (ت) در سال ۱۳۹۲ به جهات اعاده دادرسی که سابقه‌ای نیز در قوانین سابق برای آن ملاحظه نمی‌گردد، ۳ بند از جهات اعاده دادرسی به موضوع تعارض مفاد احکام محکومیت اختصاص یافت که تفصیل آن‌ها بدین شکل قابل انتقاد به نظر می‌رسد.

واحد» صحیح‌تر است؛ زیرا یک شخص نباید برای ارتکاب یک عمل دو بار محاکمه شود. (خالقی، ۱۴۰۰: ۵۹۴ و ۵۹۳)

لازم به ذکر است که قریب به اتفاق حقوق دانان در بحث شروط اعتبار امر قضاوت شده، وحدت واقعه مجرمانه یا رفتار مجرمانه را مهم تلقی نموده و بر مادیت رفتار فارغ از توصیفات حقوقی آن واقعه تاکید نمودند. (برای نمونه آشوری، ۱۳۹۸: ۳۷۱؛ خالقی، ۱۴۰۲: ۱۵۰؛ طهماسبی، ۱۳۹۶: ج ۱ / ۲۴۳؛ خدابخشی، ۱۳۹۸: ۲۷۳؛ کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۸۳؛ کوشکی، ۱۳۹۸: ۵۵) در واقع مرجع قضایی مکلف است عمل انتسابی به متهم را تحت همه عناوین مجرمانه موجود بررسی نموده و وصف مجرمانه‌ای را که قوانین معتبر در زمان ارتکاب برای آن شناخته‌اند، تعیین نماید (خالقی، ۱۴۰۲: ۱۵۰) و به صرف تغییر عنوان اتهامی نمی‌توان متهمی را که سابقاً محاکمه شده و رای صادره از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار است، مجدداً تعقیب و محاکمه نمود. بر همین اساس اگر در خصوص شخصی به دلیل ارتکاب «رفتار واحد» احکام مغایری صادر گردد ولو اتهام‌های وارده متفاوت باشد- موضوع مشمول بند (ت) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک قرار می‌گیرد.

البته باید توجه داشت در بند (ت) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک صحبت از صدور «احکام متفاوت» نسبت به یک شخص است؛ آیا این مسئله بدان معناست که اگر یکی از دو رای صادره «قرار» باشد، موضوع از شمول این بند خارج است؟ برای نمونه نسبت به یک شخص، به دلیل ارتکاب یک رفتار در دادرسی اول قرار منع تعقیب و در دادرسی دوم حکم محکومیت صادر شده باشد، آیا اعاده دادرسی نسبت به حکم دوم پذیرفته است؟ اداره حقوقی در یک نظریه مشورتی به این پرسش پاسخ مثبت داده است و قرار منع تعقیب را

نیز واجد آثار حکم برائت تلقی نموده است.^۱ همچنین این بند از ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک بر لزوم «متفاوت» بودن آرای صادره تأکید نموده است، اما منظور از این عبارت چیست؟ هر چند قانون‌گذار در این بند از عبارت مرسوم «مغایر» یا «متعارض» استفاده نکرده است، به نظر نمی‌رسد مفهوم دیگری از آن قابل برداشت باشد، بلکه در صورت صدور دو رای قطعی و مختلف نسبت به ارتکاب رفتار واحد از سوی یک شخص، مغایرت محرز است و مصداق احکام مغایر خواهد بود، مگر این که عیناً هر دو رای یکی باشد یا حداقل آثار یکسانی داشته باشد.^۲

اشاره به این نکته ضروری است که پذیرش اعاده دادرسی به استناد بند (ت) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک به استناد این که موضوع برای مرتبه دوم به دلیل اعتبار امر قضاوت‌شده اساساً

۱. بخش ابتدایی نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه به شماره ۷/۹۹/۱۲۰۹ مورخ ۱۳۹۹/۹/۱۵ مقرر می‌دارد: «در فرض استعلام که نسبت به رفتار مورد شکایت قبلاً قرار منع تعقیب صادر و قطعی شده و دادگاه کیفری بدون توجه به این امر، در پرونده دیگری متهم را به اتهام ارتکاب رفتار یادشده محکوم و حکم صادره قطعی شده است، چون تعقیب مجدد متهم نسبت به همان رفتار از موانع تعقیب کیفری به لحاظ اعتبار امر مختومه محسوب می‌شود و با لحاظ این که قرار منع تعقیب، تصمیم ماهوی است و آثار حکم برائت بر آن مترتب می‌باشد، موضوع مشمول بند «ت» ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و از مصادیق اعاده دادرسی نسبت به حکم محکومیت قطعی است.»

۲. به نظر می‌رسد به‌ویژه در اعتبار امر قضاوت‌شده مدنی، لزوم جلوگیری از تعارض آرا مبنای اصلی پذیرش این قاعده در نظام حقوقی ایران بوده است. ظاهر بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م مبنی بر لزوم «قطعیّت» حکم، گزینه‌ای بر ترجیح همین مبنا دارد. (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۵۲) به‌علاوه تأکید بر «متضاد» بودن یا «مغایرت» احکام در بند ۴ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م و همچنین «مغایرت» آرا در بند ۴ ماده ۳۷۱ این قانون نیز موید این برداشت است؛ زیرا نقض رای دوم در هنگام فرجام‌خواهی یا اعاده دادرسی منوط به آن است که مغایر با رای اول باشد، ولی اگر موافق بود، هر چند مبنای «منع پذیرش دوم‌رتبه رسیدگی» نقض شده است، لکن ظاهراً دلیلی بر نقض رای مذکور نیست. (خدابخشی، ۱۳۹۸: ۲۵۴) این مسئله ناظر بر جهات اعاده دادرسی کیفری نیز با دقت در بندهای (ب)، (پ) و (ت) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک قابل ملاحظه است، البته در حقوق کیفری علاوه بر لزوم جلوگیری از تعارض آرا، قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد نیز مبنای پذیرش اعتبار امر قضاوت‌شده کیفری است و واجد آثار متعددی نیز هست.

قابل تعقیب نبوده است، آن رای قطعی که «موخر» بر قطعیت رای ابتدایی صادر شده است اصولاً شایسته نقض می‌باشد و اعاده دادرسی می‌بایست نسبت به آن رای تقاضا شود و در نتیجه مطابق ماده ۴۷۶ ق.آ.د.ک در صورت تجویز اعاده دادرسی از سوی دیوان عالی کشور، رسیدگی مجدد به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده رای موخر ارجاع می‌گردد؛ بنابراین به نظر می‌رسد، در صورتی تقاضای اعاده دادرسی پذیرفته خواهد شد که رای موخر مبتنی بر محکومیت باشد؛ و الا اگر رای مقدم مبتنی بر محکومیت و رای موخر دال بر برائت شخص باشد، به علت قواعد خاص اعاده دادرسی کیفری، نمی‌توان نسبت به حکم برائت، تقاضای اعاده دادرسی نمود؛^۱ بلکه چاره‌ای جز تمسک به حکم خاص ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک نخواهیم داشت.

البته این سوال قابل طرح است که اگر برای نمونه دادگاهی که فاقد صلاحیت ذاتی است اقدام به صدور حکم نموده و آن حکم قطعی شده باشد، سپس پرونده مجدداً در دادگاه صالح طرح شده باشد و منتهی به حکم قطعی شده باشد، آیا باز هم حکم دوم را باید نقض کرد؟ برخی معتقدند دعوایی که در دادگاه غیر صالح منتهی به حکم قطعی شده است، چنانچه دوباره جریان پیدا کند منعی برای رسیدگی مجدد به آن وجود ندارد، زیرا حکم صادره از دادگاه ناصالح هیچ اعتباری ندارد و مانند آن است که حکمی صادر نشده باشد. (زراعت، ۱۳۹۳: ۳۴۳) اما این نظر با عنایت به مبانی قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده قابل انتقاد است، اگر بنا شود دادگاه‌ها به بهانه تجاوز از قواعد صلاحیت، خود را مجاز به

۱. برخلاف این بند، بندهای (ب) و (پ) همین ماده مربوط به فروضی است که اولاً، موضوع احکام یک شخص نیست و ثانیاً، نسبت به همه این اشخاص حکم محکومیت صادر شده باشد، در نتیجه دیگر با این خلأ قانونی مواجه نخواهند بود؛ بنابراین باید افزود، در جایی که نقض قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده و قاعده منع محاکمه و مجازات مضاعف موجب محکومیت «اشخاص متعددی» بابت رفتار واحدی شده باشد، حسب مورد می‌توان به استناد این دو بند ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک تقاضای اعاده دادرسی نمود.

رسیدگی مجدد بدانند، هیچ‌یک از اهداف اعتبار امر مختوم (جلوگیری از صدور احکام معارض و حفظ حیثیت محاکم، فصل سریع دعاوی و منع از تجدید آن) تامین نمی‌شود. (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۱۰۷)

هر چند دیدگاه اخیر از این حیث که مانع صدور رای جدید و به تبع تحقق وضعیت مغایرت آرا می‌شود، قابل دفاع به نظر می‌رسد و به جای رسیدگی مجدد به دعوا لازم است ضمن صدور قرار موقوفی تعقیب به استناد اعتبار امر قضاوت‌شده، مراحل اعاده دادرسی نسبت به رای صادره از دادگاه غیر صالح طی شود،^۱ اما درجایی که با مغایرت یا تعارض دو حکم قطعی مواجه هستیم، با این شرح که در دعوای اول صلاحیت ذاتی مرجع قضایی و در دعوای دوم اعتبار امر قضاوت‌شده نقض شده است، این دیدگاه که صرفاً حکم موخر را نقض نماییم و نقض حکم مقدم را موکول به درخواست مجدد اعاده دادرسی کنیم، تنها موجب اطاله دادرسی می‌گردد. در چنین شرایطی نقض هردو حکم و صدور رای مقتضی از سوی دادگاه رسیدگی کننده به اعاده دادرسی تصمیم صحیح‌تری به نظر می‌رسد.

در همین خصوص قانون‌گذار در ماده ۴۸۱ ق.آ.د.ک،^۲ دادگاه رسیدگی کننده را در فرض پذیرش اعاده دادرسی، مجاز به تایید رای صحیح و نقض رای دیگر نموده است (بدون توجه به تقدم یا تاخر آرا)، همچنین دادگاه چنانچه هردو رای را غیر صحیح تشخیص دهد،

۱. در همین خصوص نگاه کنید به نظریه مشورتی شماره ۷/۹۶/۱۸۰۰ مورخ ۱۳۹۶/۸/۶ از اداره حقوقی قوه قضاییه که متضمن این معناست: «مادامی که حکم محکومیت قطعی شخصی بابت ارتکاب یک رفتار مجرمانه نقض نشده است، موجب قانونی برای تعقیب و محاکمه شخص یا اشخاص دیگر به اتهام ارتکاب همان رفتار وجود ندارد؛ هر چند قرائنی دال بر ارتکاب جرم از سوی شخصی غیر از محکوم علیه وجود داشته باشد و مرتکب واقعی و محکوم علیه بر سر پنهان نمودن آن تبانی کرده باشند».

۲. ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «اگر جهت اعاده دادرسی مغایرت دو حکم باشد، دادگاه پس از قبول اعاده دادرسی، هریک را که صحیح تشخیص دهد، تایید و رأی دیگر را نقض می‌کند و چنانچه هر دو رای را غیر صحیح تشخیص دهد، پس از نقض آن‌ها وفق مقررات رسیدگی می‌کند.»

ضمن نقض هردو، رسیدگی و صدور رای می‌کند. البته باید دقت کرد در برخی موارد مانند تحقق تعدد معنوی، اگر شخصی به دلیل ارتکاب رفتار واحد، ابتدا محکوم شده باشد، اما در دادرسی دوم نسبت به عنوان مجرمانه دیگر برای او قرار منع تعقیب صادر و قطعی شده باشد، هرچند دادرسی دوم مصداق نقض قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده و منع محاکمه و مجازات مجدد است، اما نهایتاً رای دوم مانع از اجرای حکم محکومیت مقدم نخواهد شد. در خصوص نکاتی که ذکر شد، اشاره رای شعبه ۲۸ دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی به تقاضای اعاده دادرسی جالب‌توجه است که به لحاظ مغایرت آرا، (محکومیت به ضرب و جرح عمدی و سپس صدور قرار منع تعقیب نسبت به همان رفتار)، به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۰۹۵۸۳/۱۲/۱۷ مورخ ۱۴۰۰/۱۱/۵ مقرر داشته است:

«در خصوص تقاضای اعاده دادرسی ح. س. خ. فرزند م. نسبت به دادنامه شماره ۱۹۹۵/۹۹ مورخ ۱۳۹۹/۱۲/۱۷ صادره از شعبه ۱۰۱ دادگاه کیفری دو * باتوجه به آنچه در گزارش عضو محترم ممیز این شعبه از دیوان عالی کشور مطرح است و دقت در اوراق پرونده ملاحظه می‌شود بین رای اخیرالذکر که به موجب آن پیرامون اتهام اعاده خواه دایر بر ایراد ضرب و جرح حکم به پرداخت دیه صادر شده است و قرار منع تعقیب مورخ ۱۳۹۸/۴/۱۶ صادره از شعبه ۱۰۱ دادگاه کیفری دو * که به موجب آن پیرامون همین اتهام قرار منع تعقیب صادر و ظاهراً از هرگونه اعتراض نیز مصون [بوده] و قطعی شده است، تعارض وجود دارد. از طرفی واژه حکم در بند (ت) ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری تنها شامل حکم محکومیت نبوده، بلکه با یک تفسیر صحیح و مبتنی بر اهداف وضع این مقررات و اصول کلی حقوقی شامل هر رای یا قراری است که توان مقابله و تعارض با حکم محکومیت دادگاه را داشته باشد. لذا قرار منع تعقیب دادسرا که نوعی قرار ماهوی و سبب سلب و یا ایجاد حق برای طرفین می‌شود، در پرتو تفسیر هدف‌گرا و درسایه قواعد تفسیر به نفع متهم و تفسیر موسع مقررات شکلی در قلمرو مفهومی واژه حکم به شرح مقرر

در بند مذکور قرار می‌گیرد؛ بنابراین تعارض بین دو رای محرز و مسلم است، لذا به استناد بند (ت) ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری حکم به پذیرش تقاضای اعاده دادرسی صادر و اعلام می‌گردد و پرونده جهت رسیدگی مجدد به شعبه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی یعنی شعبه دیگر از دادگاه‌های کیفری دو* ارجاع می‌گردد. نظر به این که فرایند با [...] شود و در اجرای اصل ۱۶۱ قانون اساسی که دیوان عالی کشور وظیفه نظارت بر اجرای صحیح قانون و ایجاد رویه مناسب و ارائه طریق جهت دادرسی صحیح دارد، ارشاداً به دادگاه محترم رسیدگی‌کننده یادآور می‌شود که چون دادگاه مرجوع‌علیه در مقام رسیدگی به اعاده دادرسی به تجویز بند (ت) ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری اقدام می‌کند و با تعارض قرار منع تعقیب مورخ ۱۳۹۸/۴/۱۶ با رای شماره ۹۹۱۹۹۵ مورخ ۱۳۹۹/۲/۱۷ که مبتنی بر قرار جلب به دادرسی مورخ ۱۳۹۷/۱۲/۸ صادر گردیده روبرو است و از طرفی باتوجه به استدلالی که بیان شد با گسترش مفهوم جزمی کلام و شمول مصادیق آن به قرار منع تعقیب دادسرا که به نوعی حکایت از براءة متهم از عمل انتسابی دارد، در اجرا ماده ۴۸۱ همان قانون، در صورت قبول اعاده دادرسی از سوی دادگاه محترم رسیدگی‌کننده، تاخر و تقدم قرارهای منع تعقیب و جلب به دادرسی دادسرا در اعمال مقررات اعاده دادرسی تاثیری در قبول و رد آن‌ها نداشته و همان طور که در ماده ۴۸۱ مذکور بیان شده است، دادگاه پس از قبول اعاده دادرسی، هریک را که صحیح تشخیص دهد تایید و رای دیگر را نقض می‌نماید لذا چنان چه پس از رسیدگی ماهوی و توجه به ادله موجود در پرونده قرار جلب به دادرسی و به تبع آن رای دادگاه کیفری شعبه ۱۰۱ را صحیح تشخیص دهد، مبتنی بر تایید آن اقدام و در غیر این صورت با تایید قرار منع تعقیب، نسبت به نقض رای دادگاه کیفری اقدام می‌نماید.»

۲-۲. رای شعبه ۲۶ دیوان عالی کشور به استناد بند (ت) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک

پیش‌تر بیان شد این برداشت که بند (ت) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک محدود به مواردی است که برای یک شخص به دلیل ارتکاب رفتار واحد و صرفاً نسبت به «اتهام واحد» احکام متفاوت صادر شده باشد (هم وحدت مادی، هم وحدت قانونی)، قابل‌پذیرش نخواهد بود، زیرا در شرایط استناد به اعتبار امر قضاوت‌شده کیفری، آن‌چه در دادرسی کیفری واجد اهمیت است، «رفتار واحد» است، نه عنوان اتهامی واحد؛ بنابراین باتوجه به قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد به دلیل ارتکاب رفتار واحد، حتی درجایی که برای نمونه رفتار شخص مشمول تعدد معنوی بوده و ابتدا به اتهامی چون خیانت‌درامانت محکوم شده باشد و در محاکمه دوم به اتهام انتقال مال غیر محکوم شود، موضوع از مصادیق استناد به بند (ت) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک خواهد بود. دراین خصوص توجه به آرای شعبه بیست و ششم دیوان عالی کشور جالب‌توجه است.

با این مقدمه به سراغ بیان پرونده و ذکر آرای صادره می‌پردازیم. قضیه ازاین‌قرار است که تصادفی در سال ۱۴۰۰ بین (الف) و (ف) واقع می‌شود که هم موجب صدمه بدنی به شخص (ف) و هم خسارت مالی به خودرو او می‌شود. آقای (ف) علیه (الف) به اتهام «**ایراد صدمه بدنی غیرعمدی بر اثر تصادف رانندگی**» شکایت می‌کند که پس از انجام کارشناسی‌های متعدد، شعبه ۱۱۶۰ دادگاه کیفری دو مجتمع قضایی قدس تهران، به‌موجب دادنامه شماره ۱۴۰۱۵۹۰۱ مورخ ۱۴۰۱/۰۴/۲۰، به‌جهت آن‌که خود شاکی (آقای ف) مطابق نظر هیئت کارشناسان، بابت عدم رعایت حق تقدم عبور از فرعی به اصلی موقع خروج از پارکینگ و وارد شدن به خیابان یک‌طرفه و ورود ممنوع، **علت تامه تصادف و مقصر حادثه نسبت به کلیه خسارت‌های مالی و جانی بوده**، حکم بر برائت آقای (الف) صادر می‌نماید. پس از تجدیدنظرخواهی شاکی، شعبه ۷۳ دادگاه تجدیدنظر

استان تهران به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۱۲۳۲۲ مورخ ۱۴۰۱/۱۰/۲۱ تجدیدنظر خواهی را وارد ندانسته ورد نموده است.

همچنین، پس از شکایت یادشده، آقای (ف) درمورد همان تصادف، علیه آقای (الف) به اتهام «تخریب عمدی خودرو» اقامه شکایت می‌کند که شعبه ۹۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۲۵۹۹۱ مورخ ۱۴۰۲/۰۷/۰۹، در تایید دادنامه شماره ۱۴۰۲۱۱۸۵ مورخ ۱۴۰۲/۰۴/۳۱ صادرشده از شعبه ۱۱۷۹ دادگاه کیفری دو مجتمع قضایی قدس تهران، به استناد گزارش مامور کلانتری، جرم را محرز شمرده و حکم بر محکومیت آقای (الف) بابت تخریب خودروی متعلق به آقای (ف) از طریق تصادف رانندگی صادر می‌نماید.

از آن جا که در زمان رسیدگی به شکایت تخریب عمدی در سال ۱۴۰۲، دادگاه درخصوص شکایت ایراد صدمه بدنی غیرعمدی در سال ۱۴۰۱ مبادرت به صدور رای قطعی نموده و حکم بر برائت (الف) صادر گشته بود، آقای (الف) به استناد بند «چ» ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری معتقد است که موضوع مشمول اعتبار امر مختوم بوده و موجبی برای رسیدگی مجدد نبوده است. بر همین اساس، نام‌برده اقدام به اعاده دادرسی نسبت به دادنامه شعبه ۹۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، در تایید دادنامه شعبه ۱۱۷۹ دادگاه کیفری دو تهران (شکایت تخریب عمدی) به استناد بند (ت) ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ می‌کند؛ شعبه ۲۶ دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۲۰۶۳۹۰۰۰۹۴۰۴۹۱ مورخ ۱۴۰۲/۱۱/۱۸ با این استدلال که بند (ت) ماده ۴۷۴ قانون یادشده ناظر به «اتهام واحد» است، قرار رد درخواست اعاده دادرسی را صادر می‌کند.

رای شعبه بیست و ششم دیوان عالی کشور بدین شرح است: «شرط تحقق بند (ت) ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری آن است که به اتهام واحد احکام متفاوتی صادر شود، در

مانحن فیه اتهامات عنوان شده تخریب عمدی خودرو و ایراد صدمه بدنی غیر عمدی ناشی از بی احتیاطی در رانندگی است؛ فلذا به لحاظ عدم انطباق موضوع با بند (ت) ماده ۴۷۴ قانون مذکور و مستنداً به قسمت اخیر ماده ۴۷۶ این قانون قرار رد اعاده دادرسی صادر و اعلام می نماید. این رای قطعی است.»

این رای شعبه ۲۶ دیوان عالی کشور قابل انتقاد به نظر می رسید، زیرا در پرونده حاضر نیز تنها یک فعل یا به عبارتی رفتار واحد واقع شده است که همانا تصادف رانندگی بین آقای (الف) و آقای (ف) بوده است؛ لکن دو حکم قطعی از دو شعبه مختلف صادر گردیده است که یکی از دادگاه ها تقصیر آقای (ف) را علت تامه تصادف نسبت به کلیه خسارت های مالی و جانی دانسته و حکم بر برائت (الف) صادر نموده است، اما پس از آن، دادگاه دیگری حادثه را نتیجه ی رفتار عمدی آقای (الف) بر شمرده و حکم بر محکومیت ایشان صادر کرده است. در نتیجه، دادگاه های کیفری در دو رای قطعی یاد شده، در خصوص متهم واحد (الف) و رفتار واحد (حادثه رانندگی)، آشکارا و به وضوح دو رای قطعی متفاوت و مغایر با یکدیگر صادر نموده اند؛ زیرا امکان ندارد که عمل واحد هم ناشی از عمد آقای (الف) باشد و هم بدون عمد و تقصیر او.

به دیگر سخن، ممکن نیست که یک حادثه را هم ناشی از «عدم تقصیر» و هم ناشی از «تقصیر عمد» وی بدانیم. به ویژه آن که در حقوق ایران و فرانسه، مخصوصاً ماده ۳۳۵ قانون مدنی، تقصیر به عمد و غیر عمد تقسیم می شود. (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۳۶۹؛ صفایی و رحیمی، ۱۳۹۷: ۱۵۱) با این حال، در سال ۱۴۰۱ دادگاه آقای (الف) را مقصر شناخته (اعم از تقصیر عمدی و غیر عمدی) و به همین جهت، حکم بر برائت ایشان صادر نموده است؛ اما در سال ۱۴۰۲، دادگاه دیگری، نام برده را دارای تقصیر عمدی شمرده و بدان حکم داده است؛ بنابراین، بدیهی است که میان دو رای یاد شده، مغایرت و منافات آشکاری

وجود دارد و از این رو، جهت مذکور در بند (ت) ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری، محقق شده است.

بر اساس همین استدلال آقای (الف) برای مرتبه دوم درخواست اعاده دادرسی نسبت به دادنامه شعبه ۹۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران مطرح نمود که این تقاضا مجدداً به شعبه ۲۶ دیوان عالی کشور ارجاع گردیده است که این شعبه به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۲۰۶۳۵۰۰۱۰۳۹۷۱۶ مورخ ۱۴۰۲/۱۲/۲۱، این بار با تجویز اعاده دادرسی به استناد بند (ت) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک، رسیدگی مجدد را به دادگاه هم‌عرض ارجاع می‌دهد.

رای جدید شعبه بیست و ششم دیوان عالی کشور بدین شرح است: «در مورد درخواست اعاده دادرسی آقای الف. نسبت به دادنامه ۱۴۰۲۵۹۹۱-۱۴۰۲/۷/۹ صادر شده از شعبه ۹۶ دادگاه تجدیدنظر تهران که به موجب آن نام‌برده در مورد اتهام تخریب عمدی خودرو به پرداخت مبلغ دویست میلیون جزای نقدی محکومیت قطعی یافته است، باتوجه به درخواست مذکور، مستندات ارائه شده و توضیحات وی که حاکی است هردو اتهام تخریب عمدی خودرو و ایراد صدمه بدنی غیر عمدی ناشی از بی احتیاطی در رانندگی ناشی از یک تصادف بوده که عمل ارتكابی واحد است و صرف دو توصیف متفاوت از آن موجب تعدد اتهام یکی تخریب عمدی خودرو و دیگری ایراد صدمه بدنی غیر عمدی ناشی از بی احتیاطی در رانندگی نمی‌شود، فلذا به استناد بند (ت) ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری بند (الف) ماده ۴۷۵ و متن ماده ۴۷۶ این قانون با تجویز اعاده دادرسی، رسیدگی مجدد را به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده رای قطعی (یکی از دادگاه‌های تجدیدنظر تهران) ارجاع می‌دهد. این رای قطعی است.»

بر همین اساس ملاحظه می‌گردد که شعبه ۲۶ دیوان عالی کشور نیز در مرتبه دوم رسیدگی به تقاضای اعاده دادرسی، با التفات به این که منشأ هردو رای صادره یک واقعه مادی

(یک تصادف) بوده است، این بار به درستی صرف توصیف متفاوت از رفتار واحد را موجبی برای تعدد رسیدگی ندانسته است و با تجویز اعاده دادرسی، رسیدگی را به شعبه هم‌عرض ارجاع داده است. به تبع تجویز اعاده دادرسی از سوی دیوان عالی کشور، شعبه ۷۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۳۶۸۳۹۰۰۰۴۳۵۴۶۹۵ مورخ ۱۴۰۳/۰۳/۳۰ مقرر نمود:

«در خصوص تجویز اعاده دادرسی شعبه بیست و ششم دیوان عالی کشور به شماره ۱۴۰۲۰۶۳۹۰۰۰۱۰۳۹۷۱۶ مورخ ۱۴۰۲/۱۲/۲۱ که به موجب آن حکم به پذیرش اعاده دادرسی آقای الف. نسبت به دادنامه شماره ۱۴۰۲۶۸۳۹۰۰۰۹۹۷۵۹۹۱ مورخ ۱۴۰۲/۰۷/۰۹ صادره از شعبه ۹۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران صادر شده است؛ با مطالعه محتویات پرونده آقای ف. در تاریخ ۱۴۰۰/۱۰/۲۶ اقدام به اقامه شکایت کیفری تخریب عمدی خودرو علیه آقای الف. نموده است و به موجب آن مدعی شده در تاریخ ۱۴۰۰/۱۰/۱۴ زمانی که شاکی قصد خروج از پارکینگ منزل خود (با خودروی هیوندای سوناتا) داشته آقای الف. با خودروی نیسان دو کابین عمداً به ماشین وی خسارت وارد نموده و موجب تخریب عمدی خودرو و ضرب و جرح به شاکی می‌شود و پس از رسیدگی و صدور کیفرخواست شعبه ۱۱۷۹ دادگاه کیفری ۲ تهران حکم به محکومیت آقای الف. به اتهام تخریب عمدی خودرو و به پرداخت جزای نقدی به مبلغ ۲۰ میلیون تومان صادر و به موجب دادنامه صدر الذکر از شعبه ۹۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، حکم به تأیید آن و رد تجدیدنظرخواهی آقای الف. صادر شد آقای ***** در مراحل اولیه رسیدگی دادگاه تجدیدنظر و سپس در مقام اعاده دادرسی در دفاع از خود بیان داشته که آقای ف. قبل از تقدیم این شکایت اقدام به طرح شکایت ایراد صدمه بدنی غیرعمدی ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی نمود که پرونده به کارشناس اولیه تاهیت ۹ نفره کارشناسی ارجاع و هیئت ۹ نفره کارشناسی علت تامة تصادف را بی احتیاطی از جانب راننده سواری

سونا تا اعلام نموده‌اند و دادسرا با توجه به نظریه هیئت‌های ۵ و ۷ نفره کارشناسی که علت تام وقوع حادثه را بی‌احتیاطی از سوی راننده نیسان متهم پرونده اعلام نموده بود، اقدام به صدور قرار جلب دادرسی و کیفرخواست صادر شده و به عبارتی در پرونده کیفری تخریب دفاع شد که راجع به همین عمل شکایت ایراد و صدمه بدنی غیر عمدی و تصادف ناشی از بی‌احتیاطی در امر رانندگی مطرح و در دادگاه کیفری ۲ در حال رسیدگی می‌باشد و شاکی پرونده اقدام به دریافت خسارت از بیمه نموده و نسبت به اعلام رضایت‌نامه خسارت مالی به متهم پرونده اقدام نموده است و به جهت این که اصحاب پرونده حادثه به وقوع پیوسته و زمان وقوع مشترک می‌باشد، تقاضای صدور قرار موقوفی تعقیب نمودند که مورد قبول واقع نشد و پس از درخواست اعاده دادرسی شعبه بیست و ششم دیوان عالی کشور دفاعیات آقای الف. مبنی بر اینکه موضوع معنون اعتبار امر مختوم دارد را پذیرفته و ضمن تجویز اعاده دادرسی پرونده را جهت رسیدگی به شعبه هم‌عرض ارجاع نموده‌اند. هیئت دادگاه با توجه به محتویات پرونده و دادنامه‌های اصداری، وحدت عمل ارتكابی وحدت اصحاب پرونده و زمان و مکان وقوع آن در خواست اعاده دادرسی را وارد تشخیص داده و به استناد بند (چ) ماده ۱۳، بند (ت) ماده ۴۵۰ و ۴۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری ضمن نقض دادنامه صادره از شعبه ۱۷۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، قرار موقوفی تعقیب را صادر و اعلام می‌نماید. رأی صادره حضوری و قطعی است.»

۱. به نظر سهو قلم صورت گرفته و اشتباه شماره خود شعبه صادرکننده رأی فوق درج شده است؛ در حالی که منظور، نقض دادنامه صادره از شعبه ۹۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به شماره ۱۴۰۲۵۹۹۱ مورخ ۱۴۰۲/۰۷/۰۹، در تایید دادنامه شماره ۱۴۰۲۱۱۸۵ مورخ ۱۴۰۲/۰۴/۳۱ صادره از شعبه ۱۱۷۹ دادگاه کیفری دو مجتمع قضایی قدس تهران بوده است.

نتیجه‌گیری

باوجود آن‌که قانون‌گذار در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ جهتی جدید به جهات اعاده دادرسی افزوده است، ظرفیت بند (ت) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک به‌مثابه ضمانت‌اجرایی برای نقض قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده که منتهی به صدور آرای مغایر و متعارض می‌شود، کمتر موردتوجه بوده و شرایط استناد به این بند و کاستی‌های آن در جهت رفع مغایرت آرا، به‌تفصیل ازسوی حقوق‌دانان موضوع بحث و بررسی قرار نگرفته است. کم‌توجهی به اهمیت و ضرورت اجرای قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده منتهی به صدور آرای متعارض و مخدوش شدن حیثیت دستگاه قضایی می‌شود؛ بنابراین در تمامی مراحل رسیدگی راهکارهایی جهت پیشگیری از تحقق چنین وضعیتی مقرر شده است.

در صورت نقض قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده به‌هردلیل و پدید آمدن وضعیت مغایرت میان آرای قطعی دادگاه‌ها، طرق فوق‌العاده اعتراض جهت رفع مغایرت پیش‌بینی شده است. در آیین دادرسی مدنی، اعاده دادرسی در فرض صدور احکام مغایر از جانب یک دادگاه و همچنین فرجام‌خواهی نسبت به آرای مغایر، اعم از این‌که از یک دادگاه یا دادگاه‌های متعدد صادر شده باشد، مقرر گردیده است. باعنایت به این‌که فرجام‌خواهی در آیین دادرسی کیفری ایران به‌عنوان مرحله دوم رسیدگی (نه طریق فوق‌العاده اعتراض) پیش‌بینی شده است و عملاً دادرسی ماهوی مرحله دوم حذف گردیده است، صلاحیت دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی فرجامی نسبت به دادگاه تجدیدنظر استان، از نوع صلاحیت نسبی است؛ در نتیجه اعاده دادرسی به‌عنوان تنها شیوه رفع مغایرت احکام قطعی مقرر شده است.

اعاده دادرسی کیفری منحصر به «احکام محکومیت قطعی دادگاه‌ها» است؛ همین مسئله موجب شده است رای مرجع قضایی دوم که با نقض قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده نسبت

به حکم قطعی محکومیت صادره از دادگاه اول و نسبت به همان رفتار مجرمانه (و نه لزوماً همان اتهام) صادر شده است، اگر در قالب حکم برائت (یا قرارهای منع و موقوفی تعقیب) باشد، قابلیت اعاده دادرسی نداشته باشد، زیرا رای موخر خلاف قانون که موجب تحقق مغایرت شده است و شایسته نقض می‌باشد، متضمن محکومیت نیست. در چنین شرایطی نقض رای موخر با توسل به اعاده دادرسی ویژه ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک که بدون مهلت شامل تمام آرای قطعی مراجع قضایی می‌شود، امکان‌پذیر خواهد بود. تقاضای اعاده دادرسی نسبت به حکم محکومیت مقدم و استناد به ماده ۴۸۱ ق.آ.د.ک جهت نقض رأی موخر و تایید حکم مقدم، تکلف و مشقت برای رفع خلأهای قانونی است که هرچند مغایرت آشکاری با ظاهر قانون ندارد، اما همسو با مبنای اعاده دادرسی نیز نیست.

منابع و مآخذ

الف- کتاب‌ها

۱. آشوری، محمد (۱۳۹۸). آیین دادرسی کیفری، جلد ۱. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۲. افتخار جهرمی، گودرز و السان، مصطفی (۱۳۹۹). آیین دادرسی مدنی، جلد ۳. تهران: میزان.
۳. حیاتی، علی‌عباس (۱۳۹۰). آیین دادرسی مدنی ۳. تهران: میزان.
۴. حیاتی، علی‌عباس (۱۳۹۳). آیین دادرسی مدنی ۲. تهران: میزان.
۵. خالقی، علی (۱۴۰۲). آیین دادرسی کیفری، جلد ۱. تهران: پژوهشکده حقوقی شهر دانش.
۶. خالقی، علی (۱۴۰۰). نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
۷. خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۸). تمایز بنیادین حقوق مدنی و حقوق کیفری. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
۸. زراعت، عباس (۱۳۹۳). آیین دادرسی کیفری، جلد ۱. تهران: میزان.
۹. شمس، عبدالله (۱۳۹۷). آیین دادرسی مدنی؛ دوره بنیادین، جلد ۲. تهران: دراک.
۱۰. شمس، عبدالله (۱۳۹۸). آیین دادرسی مدنی؛ دوره بنیادین، جلد ۳. تهران: دراک.
۱۱. صابر، محمود (۱۴۰۱). آیین دادرسی دیوان کیفری بین‌المللی. تهران: دادگستر.
۱۲. صفایی، سید حسین و رحیمی، حبیب‌الله (۱۳۹۷). مسئولیت مدنی (الزامات خارج از قرارداد). تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۱۳. طهماسبی، جواد (۱۳۹۶). آیین دادرسی کیفری، جلد ۱. تهران: میزان.
۱۴. طهماسبی، جواد (۱۳۹۶). آیین دادرسی کیفری، جلد ۳. تهران: میزان.
۱۵. عابدی، احمدرضا (۱۳۹۹). آیین دادرسی کیفری. تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
۱۶. قربانی، علی (۱۳۹۰). دادرسی منصفانه در روبه دادگاه اروپایی حقوق بشر. قم: حقوق امروز.
۱۷. کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۱). اعتبار امر قضاوت‌شده در دعوای مدنی. تهران: میزان.

۱۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۳). الزام‌های خارج از قرارداد؛ مسئولیت مدنی، جلد ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۹. مصدق، محمد (۱۳۹۶). آیین دادرسی کیفری بر مبنای آخرین اصلاحات قانون مصوب ۱۳۹۴. تهران: جنگل، جاودانه.

۲۰. نهرینی، فریدون (۱۴۰۰). آیین دادرسی مدنی، جلد ۲. تهران: گنج دانش.

ب- مقاله‌ها

۲۱. اسدی، بهنام (۱۴۰۰). نگاهی اجمالی به اعتبار امر قضاوت‌شده در خصوص احکام قابل اعاده دادرسی بر اساس قانون ایران با نگاهی به قانون فرانسه. فصل‌نامه الکترونیکی پژوهش‌های حقوقی قانون‌یار ۴ (۱۴): ۷۵-۴۹.

۲۲. آجری آیسک، عاطفه و محمدحسینی، صدیقه (۱۴۰۱). بررسی تطبیقی ضابطه قابلیت اعاده دادرسی آرای مدنی با تاکید بر قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده (نقدی بر ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی). پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی (۶): ۳۰۷-۲۸۵.

۲۳. بهشتی، محمد جواد و مردانی، نادر (۱۳۸۱). بررسی تحلیلی اعاده دادرسی بر اساس قانون جدید آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹. کانون وکلا (۱۷۶): ۱۴۲-۱۲۳.

۲۴. حسن‌زاده، مهدی و فتحی، بدیع (۱۳۹۷). اثر ارتباط دعاوی مدنی بر سرایت شکایت‌پذیری آرا در ایران و فرانسه با تاکید بر رویه قضایی. پژوهش حقوق خصوصی ۷ (۲۵): ۳۵-۵۸.

۲۵. حیاتی، عباس‌علی (۱۴۰۰). بررسی جهت مغایرات آراء در طرق فوق‌العاده اعتراض به آراء با مطالعه تطبیقی در آیین دادرسی مدنی ایران و فرانسه. فصل‌نامه دیدگاه‌های حقوق قضایی ۲۶ (۹۳): ۹۱-۱۰۸.

۲۶. خزانی، منوچهر (۱۳۷۲ و ۱۳۷۱). اعتبار امر مختوم کیفری در دعوی کیفری. تحقیقات حقوقی (۱۲ و ۱۱): ۱۰۸-۸۱.

۲۷. غمامی، مجید (۱۴۰۱). اعتبار امر قضاوت‌شده در فرجام. دوفصل‌نامه نقد و تحلیل آراء قضایی (۲): ۳۸۹-۴۰۲.

۲۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷). ویژگی‌های اعتبار امر قضاوت‌شده در امور کیفری؛ نقدی بر قرار دادیار. فصل‌نامه حقوق (فصل‌نامه مطالعات حقوق خصوصی کنونی) ۳۸ (۱): ۲۷۱-۲۸۴.
۲۹. کوشکی، غلامحسین (۱۳۹۸). قرار موقوفی تعقیب از حیث اعتبار امر مختوم؛ نقدی بر قرار نهایی شماره ۹۷۰۹۹۷۰۲۴۵۷۰۰۵۲۹ شعبه ۵ بازپرسی دادسرای ناحیه ۲ تهران. فصل‌نامه قضاوت (۱۰۰): ۴۳-۶۱.
۳۰. واحدی، جواد (۱۳۶۹). اعاده ی دادرسی در امور مدنی. کانون وکلا (۱۵۰ و ۱۵۱): ۴۱-۱۱.

